

زنان ایران در دوره اسلامی با این که در پرده بوده اند و محیط نامساعد و محدود به آنان مجال خود نمایی و ابراز استعداد و پرورش ذوق نمی داده است؛ در ادبیات و دیگر علوم و فنون، آثاری به وجود آورده اند؛ اگرچه بیشتر آن آثار از میان رفته و تنها مثنوی نمونه خروار، به جای مانده است. ضمن مطالعه کتابهای مربوط به تصوّف ایران، به اسامی زنان بزرگ و ناموری بر می خوریم که از پیشوایان و مرشدان این طریقه در زمان خود بوده اند. احتمالاً همه آنها یا دست کم برخی از آنان، تألیفاتی داشته اند که متأسفانه به ما نرسیده است.

در کتابهای علمی و فنی دیگر نیز، زنانی را می یابیم که در فقه و حدیث، وارد بوده اند و عقاید یا روایاتی از ایشان در آن کتب به نقل آمده است. به احتمال زیاد بعضی از آنها هم تصنیفاتی به یادگار گذاشته اند که از بین رفته است.

در رشته ای از ادبیات - نثر داستانی و نمایشنامه ای - از زنان دوره های پیش از ما، اثر درخور توجهی در دست نیست؛ اما در رشته دیگر آن که نظم باشد، آثار و نمونه هایی موجود است. افسوس که تذکره نویسان ما با اشارات و نوشته های گنگ و نارسای خود، چنان ما را در دریای شكّ و ابهام فرو می برند که فقط سالها تحقیق و موشکافی می تواند امواج اشتباهات و نسبتهای ناروا و مشکوک را واپس زند و ما را به ساحل یقین، راه نماید. مثلاً شاعری در قرن ششم زندگی می کند، اما ممدوح او پادشاهی ست که در قرن نهم، روزگار می گذراند! يك غزل با قافیه و وزن و سبك و موضوع معین به دو نیم می شود: يك نیمه آن را شاعری در قرن چهارم و نیمه دیگر را شاعر دیگری در قرن هفتم می سراید! یکی بی نام و نشان است، اما اشعاری دارد در خور ستایش؛ دیگری چندین نام و لقب و تخلص دارد و از شاعران بزرگوار و بلند مرتبه به شمار می آید، ولی شعری ندارد! با این همه باید دست از کنجکاو و پیگیری برداشت تا پرده ها برافتد و آشکار شود که زنان ایران با وجود همه محرومیتها و ناسازگاریها، مکنونات قابل ملاحظه داشته اند که عدم پرورش و توجه، از بروز آنها به بهترین و کاملترین وجه، جلوگیری کرده است. و نیز این نکته درخور یادآوری ست که تقریباً همه زنانی که از آنان، نامی زیر عنوان شاعر برجای مانده و یا اشعاری به صورت دیوان یا به طور پراکنده به طریق استشهاد و ذکر مثال در کتابها آمده، از زنان منتسب به

درباره‌های شاهان و امرا و یا خاندانهای مرفّه بوده اند که مختصر امکانی برای آموختن داشته اند. بسا ذوقها و استعدادهای درخور توجّه و قابل پرورش که هرگز امکان بروز و رشد و تربیت نیافته و ناشکفته، پژمرده شده و به خاک رفته اند.

نکته دیگر این که در این نوشته، شعر به زبان فارسی، مورد نظر بوده؛ بنابراین، شاعره های فارسی زبان هندوستان و افغانستان هم در کنار زنان شاعر ایرانی، جای گرفته اند و ما ضمن مطالعه اشعار آنها - به ویژه شاعران افغانستان - به تفاوتی از لحاظ کاربرد لغات و قواعد دستوری بر می خوریم. مثلاً در مورد مطابقت فعل و فاعل، ما فقط برای فاعل غیر ذیروح که جمع باشد، مجاز هستیم - اگر بخواهیم - فعل مفرد بیاوریم؛ در حالی که در اشعار عایشه افغان، به تکرار به عدم تطابق فعل و فاعل ذیروح از این حیث، بر می خوریم. از جمله: «شیروشان، گوشه نشین شد همه». یا به کاربردن کلمه «یادی» به معنی «یادکردن»، و «عارکردن» به جای «عارداشتن» در شعر محبوب هروی: «دیدنی آن پیمان گسل، از یادی ما عارکرد». و نظایر اینها.

اما درباره سبک شعر و شیوه سخنرایی شاعره های فارسی زبان، می توان گفت که عموماً به هر عصری که تعلق داشته اند، بدون هیچگونه ابتکاری پیرو اسلوب متداول همان عهد بوده اند. و نیز جز در مواردی معدود، میان سروده های آنان و مردان شاعر، نمی توان تفاوتی قائل شد؛ همان کلمات، استعارات، کنایات، تعبیرها و تشبیه ها، و حتی همان طرز بیان احساسات و عواطف فردی! چنان که اگر خواننده از پیش نداند که گوینده فلان شعر، زن بوده است؛ به هیچوجه نمی تواند از شیوه بیان شاعر به زن بودن وی پی ببرد. استثناء در رباعیهای مهستی گنجه ای ابیاتی می یابیم که آشکارا به پسری خطاب می کند:

رفتی پسرا دوش به می نوشیدن بودت هوس یار دگر بوسیدن
روی تو بکنده اند و معلوم شد من روی تو کنده چون توانم دیدن؟

مؤذن پسری تازه تر از لاله مرو رنگ رُخش آب برده از خون تذرو
آوازه قامت خوشش چون برخاست در حال به باغ در نماز آمد سرو

و یا تشبیه ها و استعاره هایی به کار می برد که توصیف مرد جوانی را می رساند:

افسوس که اطراف گُلت خارگرفت زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت
سیماب زنخندان تو آورد مداد شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

اگرچه گهگاه، محتوای اشعار مردان شاعر هم ما را متوجّه مخاطبی می کند که نمی تواند زن باشد؛ اما شاید بتوان نمونه های فوق را از مواردی دانست که ما را به زن بودن گوینده آنها، ره می نماید. ولی درباره رباعی ذیل از مهستی، مفهوم و محتوای کلام، تردیدی باقی نمی گذارد که سراینده آن جز زن نیست؛ آن هم زنی که در برابر رسوم و سنن خانوادگی و اجتماعی به عصیان و اعتراض برخاسته است:

ما را به دم پیر، نگه نتوان داشت در حجرهء دلگیر، نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف چون نجیر بُود در خانه به زنجیر، نگه نتوان داشت

در رباعیهای فوق، آب بردن رنگ رخ از خون تذرو، کنایهء لطیفی ست از سرخی گونه که آبروی خون تذرو را برده است. و استعاره های گل و لاله برای رخ و لب، وخار و زاغ و مداد و زنگار برای ریش و سبیل (به ویژه شباهت سبیل به زاغ از حیث شکل و رنگ) بکر و بدیع است. همچنین مدادآوردن سیماب زنخندان (تشبیه چانه به سیماب از لحاظ سفیدی) کنایه از ریش درآوردن؛ و زنگارگرفتن شنجرف لب لعل (تشبیه لب در سرخی از سویی به لعل و از سوی دیگر به شنجرف) کنایه از درآمدن سبیل، همه از ظرافت و لطافت شاعرانه برخوردار است.

دیگر از موارد استثنائی، رباعیهای زیر است از مهرالنساء:

در خانهء تو آن چه مرا شاید، نیست بندی ز دلِ رمیده بگشاید، نیست
گویی همه چیز دارم از مال و منال آری همه هست، آن چه می باید، نیست

هرگز کامم ز خُفت و خوابم ندهی شب با تو سخن کنم، جوابم ندهی
من تشنه لب و تو «خضر و قتم» گویی از بهر خدا چه شد که آبم ندهی؟

شوی زن نو جوان اگر پیر بُود تا پیر شود همیشه دلگیر بُود

آری مثل است این که گویند زنان «در پهلوی زن، تیر به از پیر بُود»

شه کُنده نهاد سرو سیمین تن را
افسوس که در کُنده بخواد فرسود
زین واقعه شیون است مرد و زن را
پایی که دو شاخه بود صد گردن را

مفهوم مصراع «در پهلوی زن، تیر به از پیر بُود» از سعدی ست که می گوید: «زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری». می دانیم که واژه «پهلو» هم به معنی تهیگاه است هم به معنی کنار. و نیز نشستن دو معنی دارد: یکی فرورفتن و دیگری جلوس. و مسلماً استاد سخن - سعدی - در این جمله کوتاه علاوه بر صنعت ایجاز، از صنعت ایهام نیز استفاده کرده چنان که هم مفهوم فرورفتن تیر در تهیگاه و هم مفهوم در کنار نشستن را می توان از آن دریافت. بعید نیست که مهری هم به این نکته توجه داشته است.

رباعی ذیل از شاعری به نام «ضعیفی» هم، نمودار ستمی ست که بر زنان در خانه و در جامعه می رفته است:

ای مرد ترا به مهرم انگیزی نیست هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه می دهی نهییم ز زدن خود قوت آن ترا که برخیزی نیست

از میان انواع قالبهای شعری، زنان دوره های مورد بحث ما در این نوشته، بیشتر در قالب غزل و رباعی شعر گفته اند. نه این که به کلی قطعه و مثنوی و قصیده را از قلم انداخته باشند؛ چنان که بزرگ بانوی شعر و ادب فارسی - پروین اعتصامی - اشعار خود را در قالب قصیده و قطعه و مثنوی پرداخته است.

اما درباره مضامین اشعار، به ندرت به شعری بر می خوریم که اوضاع و احوال زمانه شاعر را منعکس کند و یا از وقایع تاریخی و اجتماعی و سیاسی دوره زندگی وی سخن گوید. شاید به این دلیل که در ادوار گذشته، هیچگاه زنان در متن اجتماع زندگی نکرده اند؛ بلکه همیشه در حاشیه جامعه و در پس پرده زیسته اند. در اشعار پروین اعتصامی، اجتماع و نا به سامانیهای آن از دیدگاه فلسفی و اخلاقی، و بیشتر از زبان اشیاء گوناگون مورد بحث و مناظره قرار گرفته است - که در این مورد می توان او را شاعری مبتکر دانست - و تنها واقعه

اجتماعی که در دوره زندگی وی رخ داده و در شعرش انعکاس یافته، واقعه رفع حجاب است که این زن سخنور، قصیده ای استوار درباره آن سروده است.

خوشبختانه در روزگار ما، زنانی که آثار ادبی چه به نظم و چه به نثر، پدید آورده اند، بسیار اند و باید امیدوار بود که شرایط نامساعد فعلی، زود گذر باشد و سیر تکاملی زنان ایران را کند یا متوقف نسازد.

ناگفته نماند که موضوع «شاعره های فارسی زبان»، عنوان رساله دوره لیسانس من در سال تحصیلی 29 - 1328 خورشیدی بوده که از میان عناوینی که استاد ارجمندم دکتر ذبیح الله صفا به من پیشنهاد کردند، برگزیدم و پس از مراجعه به کتابخانه های دانشگاه، مجلس، ملی، و... دفتری فراهم آوردم که مورد قبول و تأیید استاد قرار گرفت.

اما عنوان «از رابعه تا پروین» را اخیراً که تصمیم به چاپ نوشتهء سالها پیش خود گرفتم، به پیروی از کتاب ارزشمند «از صبا تا نیما» برگزیدم.